

معناشناسی «خلیفه» در قرآن کریم

* فهیمه جمالی‌راد

** سهیلا پیروزفر

*** مهدی جلالی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۲/۱۲

تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۰۵/۰۱

چکیده

مفسران به دلیل اختلاف نظر در مقام خلیفه در ذیل آیه «انی جاعل فی الأرض خلیفه» (بقره/۳۰) دیدگاه‌های متفاوتی را مطرح کرده‌اند. پندارهای تفسیری آنان در مواردی چون حقیقت مصداق خلیفه و مستخلف عنه، گوناگون است. این نوشتار تلاش کرده است، به استناد بافت کلامی آیات و قواعد ادبیات عرب و قرآینی نظیر برهان عقلی، روایات صحیحیه، ادعیه و تاریخ صدر اسلام، مدلول واژه خلیفه را روشن و نشان دهد که با اثبات تقیید و تخصیص آیات، مقام خلافت تنها برای انبیاء و ائمه علیهم السلام است و تعمیم خلافت به تمام ابناء آدم علیه السلام جایز نیست. از سوی دیگر این مقاله تبیین نموده که مستخلف عنه خدای متعال نیست بلکه انبیاء و ائمه اطهار علیهم السلام یکی پس از دیگری هستند و شرافت مقام خلیفه نیز به دلیل مستخلف و معطی آن است و کاربرد اندک ترکیب خلیفه الله در متون روایی، اضافه معنوی است که حرف جرّ «من» و یا «ل» در تقدیر دارد.

کلیدواژه‌ها: خلیفه الله، مستخلف، مستخلف عنه، خلیفه، المیزان.

* استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه فرهنگیان تهران (نویسنده مسؤول) F.jamali.rad@gmail.com

** دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه فردوسی مشهد. Spirouzfard@um.ac.ir

*** دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه فردوسی مشهد. A.jalaly@um.ac.ir

مقدمه

طرح مسأله

نخستین گام اساسی در تفسیر متن قرآن، فهم معنای واژگان آن است که به هدف شناخت معنا و مراد واقعی بینجامد و تلاش تفسیری برای دستیابی به این هدف، نیازمند یک سلسله اصول اساسی است که به‌رغم وجود تنوع معنایی برخی واژگان و آراء مختلف تفسیری در میان فرق گوناگون اسلامی، می‌تواند نقطه پیوند همه آنها بوده و براساس آن جریان تفسیر استوار شود و دستیابی به مفاهیم و معانی صحیح واژگان میسر گردد و جریان تفسیر در مسیر صحیح پیش رود و از آسیب‌های بسیاری مصون بماند. این اصول اساسی، مبتنی بر دلایل عقلی، عقلایی یا نقلی قطعی است. بدین‌جهت در طول تاریخ تفسیر لغات قرآن، به‌رغم چالش‌های فکری گوناگون همچون، پذیرش معانی نوین الفاظ که در پرتو دانش‌ها و تئوری‌های زمان‌های متأخر به وجود آمده و یا تکیه بر معنای ارتکازی واژگان که در زمان‌های بعد از عصر نزول قرآن پدیدار شده و ظهور اندیشه ظاهرگرایی که در فهم معانی حقیقی و مجازی الفاظ مؤثر بوده، این اصول همواره جایگاه خود را در میان عالمان استواراندیش مسلمان حفظ کرده است. لذا تلاش مفسر تیزبین آن است که از تمامی منابع فهم اعم از قواعد زبان‌شناختی، دلالت گفتمان عقلاء، قرائن تناظری درون‌متنی، سنت شارح و تبیینی، قرائن فرامتنی (زمینه متن)، تدبر و عقل (ابزاری و منبعی) به شیوه روشمند علمی و در فرایندی مناسب جهت دستیابی به معنای صحیح واژگان بهره‌گیرد و این نوشتار تلاش نموده، مبتنی بر منطق قرآن مفهوم خلیفه را بازشناسی نماید.

معنای تحول‌یافته و ارتکازی که امروزه از مفهوم خلیفه الله به ذهن متبادر می‌شود و برگرفته از آیه ۳۰ سوره بقره است، با زمان عصر نزول قرآن متفاوت است. در تفسیر المیزان و برخی از منابع معاصر، «خلیفة الله» یعنی جانشینی خداوند متعال و این گزاره که «انسان جانشین خداوند در روی زمین است» به‌صورت یک معرفت مسلم اسلامی انگاشته شده به‌حدی که بعضی از پژوهشگران قرآنی ادعا می‌کنند «انسان همواره در وجود خود این حقیقت را احساس می‌کند که جانشین و خلیفه خدا در زمین است» (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷: ۲۱۹) و برای مفهوم خلیفة‌اللهی دلیل فطری و وجدانی قائل هستند و گمان بر این است که اعتقاد و اندیشه‌ای مقبول از منظر قرآن و عترت است اما با بررسی در بافت کلامی آیات و استناد به برهان عقلی، احادیث قطعی‌الدلاله و مروی گذرا بر تاریخ صدر اسلام، درمی‌یابیم که این گزاره از صحت و اتقان برخوردار نبوده و مخدوش است. لذا نگارنده بر آن شده تا ابعاد مفهوم واژه خلیفه و خلیفة‌الله را بررسی و زوایای مختلف آن را با قرائن درون‌متنی و برون‌متنی، آشکار نماید و ضمن تحلیل دیدگاه مفسران و علامه طباطبایی ذیل آیه ۳۰ سوره بقره به تبیین موضوع دست یابد.

الف. مفهوم‌شناسی واژه خلیفه

۱. معنی خلیفه در فرهنگ لغت

هر واژه‌ای به‌صورت منفرد از دیگر واژگان، معنای اساسی دارد که خارج از بافت و سیاق قرآنی، آن معنا را برای خود حفظ کرده است و واژه خلیفه و ترکیب

الف) به جانشین، نائب و قائم‌مقام کسی، خلیفه، مستخلف یا خالف گویند.

ب) به کسی که خلیفه را تعیین و نصب می‌کند و مقام خلافت را اعطا می‌نماید، مستخلف، جاعل خلیفه، معطی خلیفه یا خلیفه‌گذار اطلاق می‌شود.

ج) فرد یا افرادی که خلیفه، قائم‌مقام و نائب آنها می‌شود مستخلف عنه است.

د) مستخلف علیه یا مستخلف فیه یعنی افراد یا اموری که خلیفه به‌خاطر آنها گمارده شده است؛ چنانچه راغب با توجه به معانی التزامی خلیفه بیان می‌دارد: «خلافت نیابت از غیر است در اثر غیبت منوب عنه؛ یا به خاطر مرگش و یا برای عاجز بودنش و یا به‌خاطر شرافتی که نائب (مستخلف) دارد و از این قبیل است که خداوند اولیاء خویش را در زمین خلیفه کرده است» (راغب‌اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۹۴/۱). در کتاب العین (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲۶۷/۴) و لسان العرب (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۸۳/۹)، علاوه بر معنای جانشینی، خلافت به معنی حکومت و خلیفه به معنی سلطان و حاکم هم آمده است.

۲. معنی خلیفه و مشتقات آن در قرآن

معنی خلیفه را در قرآن، می‌بایست در معنی نسبی آن جست که در نتیجه پیدا شدن وضع خاصی برای آن کلمه، در زمینه خاص به معنی اساسی، پیوسته و افزوده می‌شود و در شبکه معنایی قرآن نسبت به کلمات دیگر و روابط گوناگون دیگر، معنی نسبی و یا به عبارتی معنی سیاقی پیدا می‌کند. بر این اساس برای تفسیر مفاهیم قرآن و کشف مقصود آنها و رسیدن به معنای نهایی، نمی‌توان تنها به فهم لغوی واژه‌ها و فهم دستوری

خلیفه الله از واژه‌های مألوف است که در منابع معتبر به معنی جانشین و نایب و حاکم به کار برده شده است. مصطفوی درباره کاربردهای این واژه در قرآن کریم می‌نویسد: معنی لغوی خلیفه از ماده [خلف] است، اصل واحد در این ماده، مقابل «قَدَام» [جلو] است و به معنای چیزی است که پس از چیز دیگر می‌آید (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۲۹/۳). چنانچه در قرآن به معنی جانشینی شب و روز به کار رفته است:

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا﴾^۱ (فرقان/۶۲)

براساس این آیه، شب و روز به اراده خداوند متعال به‌جای یکدیگر آمده جانشین هم می‌شوند.

و در معنای لغوی و اساسی به معنی جانشینی ملائکه نیز آمده است:

﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ﴾^۲ (زخرف/۶۰)

و از سوی دیگر در راستای معنی اساسی، توجه به دلالت‌های التزامی واژگان ما را در فهم و تفسیر آیات قرآن یاری می‌دهد و مرز و محدوده هر واژه معین می‌گردد تا از آمیختن معنای واژگان به یکدیگر جلوگیری شود؛ در نتیجه سوء فهم و عدم تفاهم را برطرف کرده و از به‌کاربردن الفاظ مبهم باز می‌دارد. برداشت‌های متفاوت از دلالت‌های التزامی مفهوم خلیفه، موجب بروز احتمالات تفسیری گوناگون شده که باید لحاظ شوند:

۱. او همان کسی است که شب و روز را پس از یکدیگر قرار داد برای کسی که خواهد متذکر شود یا شکرگزاری کند.
۲. اگر ما می‌خواستیم به‌جای شما فرشتگانی را در زمین جانشین می‌کردیم.

از ایشان جانشین سابق شود و سلطه و توانایی بر دخل و تصرف و انتفاع از زمین داشته باشد، همان‌طور که سابقین بر این کار توانایی و تسلط داشتند و اگر انسان‌ها به این خلافت رسیدند از جهت نوع خلقتشان است که خلقتی است از طریق توالد و تناسل، چون این نوع از خلقت است که مخلوق را به دو گروه سابق و لاحق تقسیم می‌کند و خلیفه قرار دادن در زمین، خود نوعی تدبیر است آمیخته با خلقت که از آن انفکاک نمی‌پذیرد» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۷/۷۵). مبتنی بر معنای عام خلافت (وراثت از پیشینیان)؛ خداوند در قرآن منت گذاشته و با تدبیر حکیمانه خود، قومی که حجت بر آنان تمام شده، ولی عناد می‌ورزند را به هلاکت می‌رساند و قومی دیگر را وارث سرزمین آنان می‌گرداند.

ب) خلافت به معنای خاص: در آیات ذیل، خلیفه به معنای خاص آن به کار برده شده است.

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...» (بقره/۳۰).

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» (نور/۵۵).

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (ص/۲۶).

هریک از آیات، مبتنی بر بافت کلامی خود، به بخشی از مفهوم خلیفه به معنای اخص آن اشاره دارد: آیه نخست، مهم‌ترین آیه در تبیین مفهوم خلیفه است، مقام والای خلیفه و ویژگی‌های ممتاز آن را که اختصاص به افراد معدودی دارد، بیان می‌کند که

جمله‌ها اکتفا نمود. بلکه باید نگاه مجموعی، پیوسته و سیستمی به کل قرآن داشت و معنای آن مفهوم را در خلال کل متن قرآن جستجو کرد. قرآن کریم یک متن منسجم است که تمامی اجزای آن نسبت به یکدیگر هم‌گرایی و پیوند معنایی دارند از این رو مفاهیم قرآن در پرتو نگاه ساختاری شناخته می‌شود. چنانچه علامه می‌فرماید: «راه تشخیص مصادیق کلمات در کلام خداوند متعال، رجوع به قرائن کلامی در خود قرآن است نه رجوع به عرف و آنچه در نظر عرف مصادیق الفاظ به حساب می‌آید» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۲/۲۰۷)؛ بنابراین با تجمیع آیاتی که مفهوم خلافت را در بردارد و بررسی سیاق آنها روشن می‌شود که خلیفه و مشتقات آن در قرآن کریم به معنای عام و خاص به کار رفته است:

الف) خلافت به معنای عام: واژه خلیفه که جمع آن، خلافت و خلفا است، مکرر در قرآن کریم در مواردی که انسان‌ها به جای یکدیگر آمده‌اند به کار رفته و بدون استثناء تمام آیاتی که مسأله استخلاف و جانیشینی انسان از انسان را مطرح می‌کنند در سیاقی از آیات واقع شده که صحبت از هلاکت اقوام گذشته (مستخلف عنه) است:

(نمل/۵۲-۶۲) (اعراف/۷۴) (اعراف/۶۹) (فاطر/۳۹-۴۴) (یونس/۷۳) (یونس/۱۴) (انعام/۱۵۷) (انعام/۱۶۵) (انعام/۱۳۳) (هود/۵۷).

در این آیات مستخلف عنه اقوامی است که آیات الهی را تکذیب کردند و هلاک شدند و خداوند متعال اقوام و اجیال برتری را در روی زمین جانشین آنان قرار داده است. علامه طباطبایی می‌نویسد: «بنابراین معنا، خلافت عام مورد نظر است که هر لاحقی

معنای مذکور، احتمالات تفسیری مفسران را بررسی می‌نماییم:

ب. بررسی احتمالات تفسیری مفهوم خلیفه با قرائن درون‌متنی و برون‌متنی

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۰) وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۱) قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۳۲)﴾ (بقره).

با تدبر در سوابق و لواحق آیه سی‌ام بقره درمی‌یابیم که تبیین مقام خلافت را خداوند متعال پس از زمینه‌سازی درباره خلقت زمین و تصرف انسان در آن بیان می‌دارد سپس به جعل خلیفه می‌پردازد و در این سیر خروج از عام به خاص رمزی است که در جعل خلیفه نهاده است که از آغاز آفرینش شروع می‌شود و به غایت و نهایت آنکه خلافت انسان کامل است، ختم می‌شود.

مفسران در تفسیر آیه ۳۰ بقره، با تکیه بر اشتقاق کلمه و سیاق آیات مفسر و قرائن دیگر، به تبیین مصداق مستخلف عنه و خلیفه پرداخته‌اند:

– مستخلف عنه چه کسی است؟ در پاسخ باید گفت: واژه خلیفه به‌عنوان صفت مشبهه می‌تواند در هر دو معنای اسم فاعل یا اسم مفعول به کار رود و در ترکیب اضافی «خلیفه الله» نیز بنا بر اینکه اضافه لفظی باشد یا اضافه معنوی تعبیر و مفهوم متفاوتی از خلیفه به دست می‌آید، به تبع مصداق مستخلف عنه تغییر می‌کند.

مشروحاً به آن خواهیم پرداخت؛ و در آیه دوم ﴿الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ﴾^۳، کلمه «من»، تبعیضی خواهد بود نه بیانی و خطاب در آن، به عموم مسلمین است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۵۲/۱۵) و «معلوم است که اینها دو دسته هستند. لذا مؤمن با مسلم غیرمؤمن فرق دارد و مسلماً مصداق اتم مؤمن ائمه اطهار هستند و این وعده خاص به آنها است» (طیب، ۱۳۷۸: ۵۵۵/۹)؛ ثانیاً با توجه به تکرار واژه استخلاف تأکید بر خلیفه‌گذار و جاعل است نه مستخلف عنه از این رو شرافت مقام خلیفه به دلیل معطی آن یعنی خداوند متعال است که استخلاف را، مختص خویش نموده است و نیز به‌خاطر ویژگی‌های مستخلف (خلیفه) از جهت علمی و... است که او را شایسته سجود فرشتگان نموده است و در آیه سوم به وظیفه جانشینانی که از طرف خداوند منصوب شده‌اند، اشاره می‌کند. لذا با توجه به سیاق کلامی و غیرکلامی آیات روشن می‌شود که خلافت در معنای خاص، ویژه انبیاء و اوصیاء الهی است و خداوند آنان را به‌طور خاص نماینده خود در زمین کرده و خلافت را برای آنان قرار داده است (شاه‌مرادی، ۱۳۹۰: ۴). خلافت در این معنا بالاترین مقام ربانی و روحانی است که بالاتر از آن قابل تصور نیست (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۱۲۳/۳) و آن ریاست عظمایی است^۴ که مطلوب فرشتگان بوده و خداوند متعال آن را به آدم و برخی از ذریه او که دارای علم و عصمت هستند، عطا نموده است، اینان نمایندگان و جانشینانی از طرف خداوند هستند که اوامر الهی را در زمین اجرا می‌نمایند. جهت اثبات

۳. کسانی که از شما مسلمین، ایمان داشته باشند.

۴. «هوالمصّف بالخلافه العظمی والرئاسه الكبرى الذی یجری امره فی الأرض والسما» (مازندرانی، ۱۳۸۲: ۱۰۲/۵).

خودش بیرون برود. خداوند پیوسته بر صفت «قادر» استوار و پابرجاست با توجه به سیاق، این احتمال تفسیری مردود است و «هیچ‌گونه تصریح یا اشاره‌ای در قرآن مبنی بر خلافة اللهی نیست» (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۲۹۷/۱)؛ زیرا در آیه هیچ قرینه و قیدی همچون خلیفه منی، خلیفة الله... وجود ندارد که بر جانشینی خداوند متعال دلالت داشته باشد، چنین احتمالی در معنای خلیفه رجحانی نخواهد داشت و مفسرانی که مستخلف^۱ عنه را خدا می‌دانند و واژه خلیفه را به «جانشینی خدا» به صورت اضافه لفظی معنا کرده‌اند، اشکال وارده بر آن را که شرک افعالی محسوب می‌شود، به‌گونه‌ای توجیه و تأویل نموده‌اند. علامه نیز با پذیرش اینکه انسان جانشین خدا در روی زمین است، اشکال وارده بر آن را از زبان فرشتگان بیان می‌دارد: «خلیفه‌ای که در زمین نشو و نما کند، با اوصاف زندگی زمینی، لایق مقام خلافت نیست و با آن همه نقص و عیبش، نمی‌تواند آینه هستی منزله از هر عیب و نقص و وجود مقدس از هر عدم، گردد، بقول معروف (تراب کجا؟ و رب الارباب کجا؟)» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱۵/۱) و این شبهه را بدون پاسخ رها می‌کند، برخی به‌عنوان یک احتمال تفسیری بیان می‌دارند: «خداوند نیازی به جانشین ندارد ولی به دلیل قصور و نیاز مستخلف^۲ علیه، جانشینی را برای خود قرار داده است» (صدر المتألهین، ۱۳۶۶: ۳۰۱/۲). برخی دیگر نیز خلیفة الله را استعاره یا مجاز مرسل می‌دانند و بیان می‌دارند که خداوند عملی را ترک ننموده که آن را به انسان واگذار نماید و او را جانشین خود کند، بلکه تدبیر الهی این است که در خلقت انسان توانائی‌هایی به ودیعت نهاده که بتواند در زمین و مخلوقات آن تصرف

۱. واژه خلیفه در معنای اسم فاعل (الف) در معنای اسم فاعلی به «مَنْ یَخْلُفُ غَیْرَهُ وَ یُنُوبُ مَقَامَهُ» تعبیر شده است که آدم علیه‌السلام جانشین و قائم‌مقام خداوند است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۷۶/۱ و ۱۳۷۷: ۳۱/۱؛ عکبری، بی‌تا: ۲۲/۱؛ بغوی، ۱۴۲۰: ۱۰۲/۱؛ بغدادی، ۱۴۱۵: ۳۵/۱؛ بیضاوی ۱۴۱۸: ۶۸/۱؛ نظام‌الدین نیشابوری، ۱۴۱۶: ۲۱۵/۱؛ کاشانی، ۱۴۲۳: ۱۱۳/۱؛ طنطاوی، بی‌تا: ۹۲/۱). در این صورت ترکیب خلیفة الله را دو گونه می‌توانیم معنا کنیم: در معنای نخست که اضافه لفظی است یعنی خلیفه ذات خدا، یعنی جای خدا بنشیند و لفظ جلاله، مفعول خلیفه واقع شده است. گرچه خلیفه به لفظ جلاله اضافه شده، اما نکره است و کسب تعریف نمی‌کند. لذا همه آحاد بشری می‌توانند خلیفه باشند و در این صورت مستخلف‌عنه خداست. این معنا از مفهوم «خلیفه الله» با مسأله توحید افعالی ناسازگار است چرا که اگر ولایت بر هستی و آفرینش اصالتاً از آن خداوند سبحان باشد هیچ‌کس حتی به‌عنوان خلیفه نمی‌تواند در این ولایت با او شریک شود و شراکت او در این ولایت بالأصله نیز باشد. از آنجاکه ولایت تکوینی و تشریحی اصالتاً از آن خداست و به‌صورت بالعرض و بالتبع و بالواسطه به خلیفه خداوند منتقل می‌شود پس لازمه آن، ولایت تکوینی و تشریحی، داشتن قدرتی زوال‌ناپذیر و لاینفک است و اگر قرار باشد این قدرت از خداوند سلب شود و به شخص جانشین خداوند منتقل شود نقص خداوند حاصل می‌شود که در نتیجه آن خداوند ممکن‌الوجود است و از دایره واجب‌الوجود بودن خارج می‌باشد. پس امکان ندارد که خداوند به خلیفه‌اش قدرت خود را به‌گونه‌ای تفویض کند که قدرت از دست

می‌کند، در این صورت ترکیب خلیفه الله اضافه معنوی و حقیقی است و لفظ جلاله معمول خلیفه نیست و در این اضافه حرف جرّ «من» و یا «ل» در تقدیر است و خلیفه کسب تعریف نموده و اختصاص به لفظ جلاله دارد و از اطلاق آن به عموم انسان‌ها خارج می‌شود و شامل عده‌ای خاص می‌گردد. در این معنا اگر خلیفه فعلی به معنای اسم فاعل باشد، تأکید در معنای التزامی خلیفه بر روی مستخلف و جاعل خلیفه است و مستخلف عنه لزوماً مطرح نیست و آیه *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً* یعنی من نماینده خودم را در زمین قرار دادم؛ اما اگر خلیفه فعلی به معنای مفعول باشد مستخلف عنه افرادی هستند که بعد از وی جانشینش و در روایاتی که به آن خواهیم پرداخت این تعبیر از خلیفه الله مطرح شده است و در هر صورت شرافت و عظمت خلیفه به دلیل (مستخلف عنه) جانشینی، از خدا نیست بلکه به دو جهت است: ۱. به دلیل تخصیص جعل و نصب خلیفه به وسیله مستخلف؛ ۲. به دلیل برتری و تفوق دانشی و بینشی آدم، بر فرشتگان که آیات ۳۱ و ۳۲ متکفل بیان برتری خلیفه از نظر علم نسبت به فرشتگان می‌باشد. می‌شوند، خلیفه یعنی آدم و تمام انبیاء و ائمه که برخی جانشین برخی دیگر می‌شوند و ایشان خلیفه الله هستند در حکم بین خلق و تدبیر روی زمین (قاسمی، ۱۴۱۸: ۲۸۴/۱) (و مراد جانشینی انسان‌های کامل به‌عنوان حجت خدا نسبت به حجت‌های قبل می‌باشد).

ب) برخی از مفسران «مستخلف عنه» را خداوند نمی‌دانند در این نگاه خلیفه به خالف: *يَخْلُفُ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ* (نحاس، ۱۴۲۱: ۴۱/۱) یعنی جانشین

نماید (ابن عاشور، بی‌تا: ۳۸۵/۱). لذا خلیفه الله در معنای حقیقی به کار نرفته است و به این جهت برخی چون نتوانستند مدلول حقیقی و مراد خدای تعالی را از آیه ۳۰ بقره دریابند، این آیات را از آیات متشابهات می‌دانند که حمل آن بر ظاهرشان روا نیست (رشیدرضا، بی‌تا: ۲۵۵/۱-۲۵۴). برخی دیگر نیز جهت توجیه جانشینی خدا، از دیگر ویژگی‌هایی که درباره انسان در معارف الهی مطرح شده در تأیید خلیفه الله نمونه آورده‌اند و می‌گویند: «میان خلقت آدمی بر صورت الهی و سروری و تسلط او بر سایر موجودات عالم رابطه مستقیمی وجود دارد. این آموزه در متون اسلامی اعم از شیعه و سنی نیز آمده است به نحوی که احادیثی همچون «ان الله خلق آدم علی صورته» (کلینی، ۱۳۶۵: ۱۳۴/۱) از فراوانی قابل توجهی در متون روایی برخوردارند»^۵ در پاسخ باید گفت: اینکه انسان به صورت الهی خلق شده *﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي﴾* (ص/۷۲) و انسان کامل نیز، صفی خدا، حجه الله، ولی الله است و اصطلاحاتی نظیر این تعبیر که در متون روایی وارد شده، هیچ‌کدام بار معنایی خلیفه الله را ندارد و خداگونه بودن انسان دلیل بر جانشینی انسان از خدا نیست. خداوندی که *﴿بِكُلِّ شَيْءٍ مَحِيْطٌ﴾* (نساء/۳۳) است و *﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾* (الرحمن/۲۹) است غیبتی ندارد، صحنه‌ای از او خالی نیست تا مقام ربوبیت و تدبیر خود را به انسان واگذار کند، پس خلافت انسان از خدا چه معنایی دارد؟ در پاسخ باید به معنای دوم «خلیفه الله» توجه نمود: *خَلِيفَةٌ مِّنْ قَبْلِ اللَّهِ*، خلیفه‌ای از طرف خدا. خلیفه‌ای که خداوند او را جعل و نصب

و مخلوف مطرح است. «مُخَلَّف» یعنی جانشین شده توسط خداوند معنا شده است (قرطبی، ۱۳۶۴: ۲۶۳/۱؛ فیومی، بی تا: ۱۷۸؛ آبیاری، ۱۴۰۵: ۷۰/۹) و «مخلوف»: «أی یُخَلَّفه غیره (شوکانی، ۱۴۱۴: ۷۴/۱)؛ یعنی کسی که دیگری جانشین او می شود در این صورت چنان که ابن کثیر در تفسیرش (۱۴۱۹: ۱۲۴/۱) اشاره می کند آیه به جانشینی نسلی بعد از نسل دیگر در میان انسان ها اشاره دارد (شیخ طوسی این تفسیر را از حسن بصری نقل می کند: طوسی بی تا: ۱۳۱/۱ و: محمود نیشابوری، ۱۴۱۵: ۸۰/۱؛ ابن عطیه اندلسی، ۱۴۲۲: ۶۱/۵؛ شیبانی ۱۴۱۳: ۱۱۶/۱؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ۶۸/۱؛ قاسمی، ۱۴۱۸: ۲۸۴/۱؛ دروزه، ۱۳۸۳: ۶/۱۵۵).

ب) با این بیان «خلیفه از فعلیه به معنی مفعول است و آن لفظی است که دلالت دارد بر اینکه پس از او کسانی بر جای وی می نشینند تا روز قیامت» (شقیطی، بی تا: ۵۷/۱؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۱۲۳/۱). در معنای اسم مفعولی، مفهوم خلیفه ناظر به آینده است نه ناظر به گذشته، از این رو خداوند متعال، قبل از خلق آدم علیه السلام، به خلافت^۷ او پرداخته و فرموده: *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً* و این نوع خلافت نیز سنتی از سنت های الهی است و هرگز زمین از این خلیفه که همان حجت الهی باشد، خالی نخواهد بود. نظر این گروه از مفسران با سیاق آیه سازگارتر است و دلیلی بر رد آن نیست. حال سؤال این است که خلیفه به چه کسی اطلاق می شود؟

سابق معنا شده و در تفسیر آیه *﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾* معتقد شده اند: که آدم جانشین افرادی شد که قبل از او در زمین بوده اند و مراد از این افراد می تواند ملائکه یا جنیان و یا انسان های نخستین باشد (رجوع کنید به: طبری که این تفسیر را از ابن عباس و ربیع بن انس نقل می کند ۱۴۱۲: ۱۵۷/۱ و: ابن سلیمان بلخی ۱۴۲۳: ۹۶/۱؛ سمرقندی، بی تا: ۴۰/۱؛ قرطبی ۱۳۶۴: ۲۶۳/۱؛ ملاحویش، ۱۳۸۲: ۲۲/۵؛ طوسی، بی تا: ۱۳۱/۱؛ ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲: ۱۷۵/۱؛ طبرسی، ۱۳۷۷: ۳۶/۱).

در نقد این نظریه باید گفت: اولاً در آیه هیچ قرینه و قیدی همچون خلیفه منکم یا من الجن^۸ و... که بر جایگزینی به جای افراد سابق (ملائکه، جن، انسان های فاسد پیشین) دلالت داشته باشد، وجود ندارد، ثانیاً این نظریه مبتنی بر روایات و احادیثی است که: «از اخبار واحده می باشد، متن آن با سیاق آیات تطبیق ندارد و سند آنها نیز ضعیف است» (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۷۰/۳).

ج) برخی خلیفه را به معنای اسم فاعلی، جانشین از جمیع موجودات و همه مکونات باجمعهم تفسیر نموده اند (کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ۱۰/۱) که در نقد نظر ایشان باید گفت:

اولاً موجودات هر کدام در مقام خود قرار دارند و چیزی جانشین آنها نشده است. ثانیاً این نظریه ظنی است و مفسر بدون قراین منفصله یا متصله، ذوقیات خود را مطرح نموده است.

۲. واژه خلیفه به معنای اسم مفعول

الف) خلیفه در معنای اسم مفعولی به دو صورت مُخَلَّف

۷. لقوله تعالى: *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً*، بدأ بالخليفة قبل الخليفة والحكيم العليم يبدأ بالأهم دون الأعم و ذلك تصديق قول جعفر بن محمد عليه السلام حيث يقول: *الحجة قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق؛ و لو خلق الله تعالى الخليفة خلواً من الخليفة لكان قد عرضهم للتلف (شامی، ۱۴۲۰: ۲۵۶).*

۶. چنان که برخی چون زمخشری این احتمال را مطرح ساخته اند

(زمخشری، ۱۴۰۷: ۱/۱۲۴)

باشد و اینکه جعل در آدم یک بار اتفاق افتاد به معنای عدم تکرار آن در افراد دیگر نخواهد بود.

ب) از سوی دیگر با نگاه ساختاری^{۱۱}، سیاق آیه دلالت دارد به اینکه مراد از خلیفه، آدم به تنهایی نیست بلکه ذریه او را هم شامل می‌شود:

- به دلیل سؤال فرشتگان که در مقام سخن پروردگار عرض کردند: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾ (بقره/۳۰) و با آگاهی از طبیعت و خلقت انسان و تراحم زندگی مادی گفتند: آیا در زمین کسانی را خلیفه قرار می‌دهی که خونریزی و فساد نمایند؟ بنابراین با توجه به مفهوم خلیفه یعنی مقام عظمایی که دیگران جانشین او می‌شوند، سؤال فرشتگان نیز ناظر به آدم علیه‌السلام و فرزندان اوست نه خود آدم علیه‌السلام به تنهایی.

- گفتگوی خداوند با فرشتگان حاکی از استمرار خلافت در نسل آدم علیه‌السلام است.

ج) برخی مبتنی بر سخن اهل لغت استدلال نموده‌اند: گرچه لفظ خلیفه مفرد مذکر است اما اطلاق آن به تنهایی به حضرت آدم علیه‌السلام خلاف ظاهر آیه است چرا که از یک سو به اسم خاص حضرت آدم در آیه اشاره نشده است مانند خطاب به داود: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ (ص/۲۶) تا آیه تنها به حضرت آدم اختصاص یابد و از سوی دیگر بر این نظرند که این واژه صلاحیت دارد تا مفرد یا جمع، مذکر یا مؤنث باشد (رجوع کنید به: فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ۳۸۹/۲؛ نظام‌الدین نیشابوری ۱۴۱۶ق: ۲۱۵/۱). در آیه مفرد مذکر استعمال شده است ولی حمل بر جمیع

۱۱. در دیدگاه ساختاری، مفسر به لواحق و سوابق آیه به‌عنوان قرینه درون‌متنی، نظر دارد (جمالی راد و همکار، ۱۳۹۲).

ج. مصداق خلیفه چه کسی است؟

دیدگاه‌ها در این باره نیز متفاوت است، صاحب کنزالدقائق سه نظر را که جامع احتمال تفسیری مفسران است، مطرح می‌کند: «مراد از خلیفه یا آدم به تنهایی است یا او به همراه بعضی از ذریه‌اش مورد نظر است و یا همه بشر مراد است» (قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ۳۲۱/۱).

۱. دیدگاه نخست: مراد از خلیفه آدم به تنهایی است گروهی از مفسران همچون غرناطی با دیدگاه تجزیه‌ای و تفکیکی^۸ نتیجه گرفته‌اند که آیه تنها به جانشینی شخص آدم در زمین اشاره دارد و بر استمرار این حکم در مورد فرد دیگری دلالت نمی‌کند چرا که فرمود خلیفه نه خلفاء^۹ صاحب البحرالمحیط در تأیید این رأی معتقد است: اسم فاعل بودن جاعل دلالت بر ثبوت می‌کند نه تجدد لذا این جعل در آدم یک بار اتفاق افتاد و تکرار نشد (ابوحیان اندلسی، ۱۴۲۰: ۲۲۶/۱). این نظر مخدوش است زیرا:

الف) انتساب اسم فاعل جاعل به خداوند، بیانگر وصفی دائم از اوصاف الهی است^{۱۰}، به این معنا که جعل خلیفه در مورد خداوند وصفی همیشگی است از این رو همواره باید مجعولی برای چنین جعلی موجود باشد (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۳: ۱۷). لذا مقام خلافت از جانب خدا، نمی‌تواند تنها یک‌بار برای آدم اتفاق افتاده

۸. در این نوع نگرش، مفسر بدون توجه به سیاق، نظر استقلالی به آیه دارد (جمالی راد و همکار، ۱۳۹۲).

۹. خَلِيفَةٌ هُوَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّ اللَّهَ اسْتَخْلَفَهُ فِي الْأَرْضِ وَ قَبْلَ ذَٰلِكَ لِأَنَّ بَعْضَهُمْ يَخْلَفُ بَعْضًا وَ الْأَوَّلُ أَرْجَحُ وَ لَوْ أَرَادَ النَّانِي لِقَالَ خُلَفَاءَ (غرناطی، ۱۴۱۶: ۷۹/۱).

۱۰. چرا که اسم فاعل در اینجا دلالت بر مطلق زمان دارد و صفت مشبّهه است.

شایستگی این مقام را دارند که به‌طور مستمر توانایی نیابت از طرف خداوند متعال را داشته و تمام اوصاف الهی را دارا باشند و چنین فردی جز انسان کامل نمی‌تواند باشد. بر این اساس نظر دوم حضرت آدم به همراه بعضی از ذریه‌اش مورد نظر است.

۲. دیدگاه دوم: مراد از خلیفه آدم به همراه بعضی از ذریه‌اش مورد نظر است.

بنابراین خلیفه به تمام ذریه آدم علیه‌السلام اطلاق نمی‌شود و تنها شامل انبیاء و اولیاء الهی می‌گردد و این مطلب با استناد به بافت کلامی آیات نیز به چند دلیل اثبات می‌گردد:

الف) فرشتگان دریافتند که مقام خلافت بسیار عظیم و والاست و احراز این مقام تنها برای کسانی حاصل می‌شود که دارای عصمت از گناه و اشتباه باشند بدین جهت عرض کردند: ﴿نُسِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ﴾ (بقره/۳۰)؛ درحالی‌که فرشتگان برای به دست آوردن این مقام خود را سزاوارتر از حضرت آدم علیه‌السلام می‌دانستند، آیا امکان دارد انسان‌های کافر و فاسد و تبهکار که از نسل آدم‌اند شایسته چنین جایگاهی باشند؟

ب) گرچه مصداق «خلیفه» براساس اخبار وارده در منابع روایی شیعه و اهل سنت، با یکدیگر متفاوت است اما استظهار ویژگی‌های «خلیفه» از طریق سیاق آیات، دیدگاه فریقین را به یکدیگر نزدیک نموده است. لذا برخی از مفسران اهل تسنن با توجه به آیه ۳۰ سوره بقره وجود خلیفه را در جوامع بشری برای حل و فصل اختلافات آنان ضروری می‌دانند و تأکید می‌کنند نظام جامعه بشری بدون خلیفه استوار

انسان‌ها می‌شود^{۱۲} (زمخشری ۱۴۰۷ق: ۱/۱۲۴؛ نیز بنگرید به: بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ۱/۶۸؛ ابوحنیفان اندلسی، ۱۴۲۰ق: ۱/۲۲۷).

د) خلیفه صفت مشبهه بر وزن فعیل است و تائید آن روشن است که تائید نیست، از این رو بیشتر مفسران احتمال داده‌اند که تائید خلیفه دلالت بر تکثیر در وصف داشته باشد همچون «علامة» که بر مبالغه در وصف دلالت دارد، «یعنی آن موجود کاملی که می‌تواند در همه جوانب آثار خدایی را در مقام فعل در جهان محقق کند» (جوادی آملی، ۱۳۷۸ش: ۳/۳۰)؛ اما علاوه بر تکثیر در وصف، تاء در خلیفه بر تکثیر در عدد هم می‌تواند اشاره داشته باشد، بنابراین واژه خلیفه می‌تواند بر افراد متعدد دلالت کند^{۱۳} و نکته قابل‌تأمل آنکه از صفت مشبهه بودن خلیفه و دلالت تائید آن بر مبالغه در وصف، این معنا به دست می‌آید که خلیفه کسی است که از یک سو همواره قیام به خلافت و نمایندگی از طرف مستخلف خویش دارد^{۱۴} و از سوی دیگر در وصف خلافت، کامل است؛^{۱۵} لذا روشن می‌شود چنین خلافتی از عهده تمامی انسان‌ها بر نمی‌آید بلکه تنها کسانی

۱۲. زمخشری در توضیح این مطلب می‌گوید: أُرید بالخلیفة آدم و استغنی بذكره عن ذکر بنیه کا استغنی بذكر أبي القبیلة فی قولک: مضر و هاشم. أو أُرید من یخلفکم، أو خلفا یخلفکم فوحد لذلك.

۱۳. همچون «جالیه» که تائید آن دلالت بر تعداد دارد (امیل یعقوب، ۱۳۷۹: ۲۱۲). تعیین تعداد آن مبتنی بر قراین برون‌متنی و درون‌متنی مانند روایات و سیاق است چنانچه در شبکه معنایی واژگان، در سایه سیاق کلمات متناظر المعنا مصداق آن تبیین می‌شود (نگارنده).

۱۴. به دلیل دلالت صفت مشبهه بر استمرار.

۱۵. به دلیل دلالت تائید خلیفه بر مبالغه و تکثیر.

معجون اکبر است و این است که دل عالم است و این است که خلیفه روی زمین است» (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱۱۱/۳).

د) با توجه به مفهوم آیه مفسر: «یا داودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» (ص/۲۶). یکی از وظایف و ویژگی‌های خلیفه، داوری بین مردم است و به‌طورکلی «هدایت تشریحی انسان‌ها، ارشاد و موعظه، تفصیل و تبیین حلال و حرام، اجرای حدود الهی پاسداری از حصون دینی و در یک کلام، تشکیل حکومت عدل آسمانی نیز برعهده (خلیفه) است» (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱۲۵/۳) که از عهده تمام بشر خارج است.

ه) از بررسی روایات در منابع شیعی و سنی در ذیل آیات مربوط به بحث خلافت به این نتیجه می‌رسیم که مقام خلافت به معنای خاص آن، همچون مقام نبوت است که مفهوم مشکک ندارد و خداوند متعال آن را فقط به انسان‌های کامل عطا می‌کند. صاحب الوسیط نیز با تکیه بر منابع روایی خود می‌گوید: «مراد از خلیفه حضرت آدم علیه‌السلام است که جانشینی از جانب خداوند در روی زمین است، چنانچه سایر انبیاء نیز مانند او خلیفه هستند و خداوند آنان را به خاطر آبادانی زمین و رهبری و رشد و تکامل مردم و اجرای احکام و فرامین الهی به مقام خلافت منصوب نموده است.»^{۱۹} و شیخ طوسی نیز از حسن بصری نقل می‌کند:

۱۹. «و المراد به آدم علیه‌السلام لأنه كان خلیفة من الله فی الارض و كذلك سائر الانبیاء استخلفهم الله فی عماره الارض و سیاسه الناس و تکمیل نفوسهم و اجراء احکامه علیهم و تنفیذ اوامره» (زحیلی، ۱۴۲۲: ۹۲/۱).

نمی‌گردد^{۱۶} و برخی دیگر در تفسیر آیه از زبان فرشتگان بیان می‌کنند، جای شگفتی و تعجب است که خداوند متعال از ذریه آدم کسانی را که عصیان می‌ورزند و معصیت‌کارند به خلافت برگزیند؟^{۱۷} بنابراین به تعبیر اهل سنت نیز مقام خلافت به تعداد معدود از ذریه آدم از انبیاء، اولیاء و فضلا اختصاص دارد.^{۱۸}

ج) با توجه به سیاق آیات بعدی (۳۱ و ۳۲ بقره) برخی بر این باورند که مراد از اسماء که خداوند متعال به حضرت آدم علیه‌السلام آموخت «همان حقایق غیبی عالم است» (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱۶۹/۳)؛ «علم به حقیقت و اعیان اشیاء است» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱۸/۱) و مقصود از تعلیم آنها به آدم تعلیم علم حصولی و از طریق الفاظ و مفاهیم نیست، بلکه مراد إشهاد حضوری است و مسلماً حصول این علم برای همگان مقدور نیست. گرچه مؤلف تفسیر تسنیم برخلاف نظر نگارنده مفهوم خلیفه را مشکک می‌داند که با حفظ مراتب، به همه آحاد بشر اطلاق می‌شود، اما درباره علم خلیفه به‌عنوان انسان کامل گوید: «آنکه به خواص اشیاء رسیده باشد و به خواص اشیاء تمام اطلاع یافته باشد و به حقایق هم رسیده باشد و بر حقایق اشیاء تمام اطلاع یافته باشد؛ انسان کامل است. این است که جام جهان‌نمای است و این است که

۱۶. «كانت الآیه من هذا الوجه ایماء الی حاجه البشر الی اقامه خلیفه لتنفیذ الفصل بین الناس فی منازعاتهم إذلا یستقیم نظام یجمع البشر بدون ذلك» (ابن عاشور، بی‌تا: ۳۸۵/۱)

۱۷. قال القاضی ابو محمد: فهذا اما علی طریق التعجب من استخلاف من یعصیه او من عصیان من یستخلفه الله فی ارضه و ینعم علیه بذلک... (ابن عطیه، ۱۴۲۲: ۱۱۷/۱).

۱۸. قال القتاده: و قد علم الله تعالی ان فیمن یستخلف فی الارض انبیاء و فضلا و اهل طاعة (ابن عطیه، ۱۴۲۲: ۱۱۹/۱).

(نور/۵۵) با توجه به مدلول آیه شریفه، مستخلف و جاعل خلیفه و معطی خلافت، تنها خداست. حسن بصری گفت: یعنی من آن دادم که شما ندانید از آنکه شما را ظن آن است که شما از آن عالم تر و گرامی تر باشید به نزد خدای تعالی و این آیت دلیل است بر آنکه کار خلافت به خدای تعالی تعلق دارد از آنکه آدم را گفت که: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره/۳۰) داود را گفت: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً﴾ (ص/۲۶)، هارون را گفت: ﴿اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي﴾ (اعراف/۱۴۲)، خلیفه بازپسین را گفت: ﴿لَيْسَتْ خَلِيفَتُهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ (نور/۵۵) هرکجا ذکر خلافت کرد به خود حواله داد تا کسی را در این خوض نباشد» (جرجانی، ۱۳۷۷: ۶۳/۱).

بنابراین آیات شریفه ۵۵ نور و ۳۰ بقره دلالت می‌کنند بر اینکه تعیین خلیفه باید به جعل و وضع و اعطاء الهی باشد و از جانب خدا اختصاص یابد زیرا فرموده «انی جاعلٌ فی الارض خلیفه» و جعل را به ذات احدیت خویش تخصیص داده و بندگان را از مداخله در آن ممنوع ساخته است و غیر از ایشان که ادعای مقام خلافت را دارند، کسانی هستند که مردم آنان را انتخاب و اختیار نموده‌اند و خداوند متعال آنان را منصوب به این مقام فرموده است. لذا به کسی که خداوند متعال مقام خلافت دهد، خلیفه است «و من استخلفه الله تعالی فهو الخلیفه» (طوسی، ۱۴۱۹: ۱۱۹). پس می‌بایست «بین خلیفه و معطی آن ربط معنوی باشد نه تباین کلی یعنی از حیث علم و فضل و کمال و اخلاق و صفات حسنه، قرین او باشد» (حسینی شاه‌عبدالعظیمی، ۱۳۶۳: ۱۰۹/۱)؛ در نتیجه کسی را که خداوند متعال به‌عنوان خلیفه برگزیده است می‌بایست از هر شرک و معصیتی پاک باشد، زیرا «خدای سبحان

«مراد از آن، گروهی هستند از فرزندان آدم علیه‌السلام که برای برپایی حق و آباد نمودن زمین، جانشین پدرشان، آدم علیه‌السلام می‌گردند.»^{۲۰} و از ابن مسعود نقل شده که: «مراد از انی جاعلٌ فی الارض خلیفه این است که من در روی زمین خلیفه‌ای قرار دادم که به‌جای من، بین مردم داوری نماید و او آدم علیه‌السلام و نیز از فرزندانش، کسانی که نایب او هستند، می‌باشند.»^{۲۱} در این صورت چطور ممکن است مقام خلافت که همان مقام حاکمیت و قضاوت است، جنبه عمومی و همگانی داشته باشد و تمام ذریه آدم، آن را دارا باشند؟

و درجات کمال و مقام‌های انسان از جهت موهبت و کسب یکسان نیست، زیرا بعضی از آنها به هبه و عطای الهی حاصل می‌شود و هرگز با کسب و تلاش به دست نمی‌آید و نیل به مقام خلافت نیز بدون بخشش الهی ممکن نیست و اوست که معطی و مستخلف است. درحالی‌که برخی از اندیشمندان گمان می‌کنند رابطه بین خلیفه و مستخلف عنه ضروری است و گویند: «منظور ما از خلیفه الله همان است که در آیه ۳۰ سوره بقره بدون هیچ قیدی آورده شده، خلیفه الله مطلق که از تمام شوون وجودی، آثار، احکام و تدابیر مستخلف عنه حکایت دارد» (نजारزادگان، ۱۳۹۲: ۱۰). در پاسخ باید گفت:

﴿وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...﴾

۲۰. «أما اراد بذلك قوما يخلف بعضهم من ولد آدم الذين يخلفون أباهم آدم في اقامه و عماره الارض» (طوسی، بی تا: ۱۳۱/۱).
 ۲۱. «اراد انی جاعل فی الارض خلیفه یخلفنی فی الحکم بین الخلق و هو آدم و من قائم مقامه من ولده» (طوسی، بی تا: ۱۳۱/۱).

«بنابراین خلافت نامبرده اختصاص به شخص آدم علیه السلام ندارد، بلکه فرزندان او نیز در این مقام با او مشترک‌اند» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱/۱۱۶). ایشان در تأیید این عمومیت به آیاتی که سخن از خلافت عام دارد استشهد می‌کند و آن را به همه انسان‌ها استناد می‌دهد، مانند:

﴿إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ﴾ (اعراف/۶۹)
 ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ﴾ (یونس/۱۴)
 ﴿يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾ (نمل/۶۲)

ولی از ملاحظه سیاق این آیات برمی‌آید که مقصود در این آیات خلافت امت‌های کنونی از امت‌های پیشین است نه خلافت نوع انسان از خداوند یا از جن یا انواع دیگر از غیر انسان (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۳/۴۳). با اینکه ایشان با دیدگاه ساختاری، تفسیر خود را بر مبنای مکتب اجتهادی تفسیر قرآن به قرآن تدوین نموده و سعی کرده از قراین درون‌متنی و قراین پیوسته و متصل در تبیین آیات استفاده نماید و سیاق آیات را یکی از مهم‌ترین قرینه‌های تفسیر به حساب می‌آورد (آلوسی، ۱۴۱۵: ۲۰۳). با این حال کاملاً آشکار است که علامه در تفسیر آیه ۳۰ بقره، به سیاق آیات مبین و مفسر، بی‌توجهی نموده و آیات را تقطیع و از سیاق آن جدا کرده است.

د. مفهوم خلیفه و خلیفه الله در منابع اسلامی

با بررسی سیر تحول معنایی خلیفه الله در منابع روایی، روشن خواهد شد مفهوم این ترکیب (اضافه لفظی) که امروزه به صورت جانشینی مطلق خداوند مطرح است و به عنوان یک اصل اعتقادی درآمده، از اتقان و استحکام برخوردار نیست، زیرا «مفسر باید از تفسیر آیات

که مستخلف این خلیفه است در وجودش مسمای به اسماء حسنی و متصف به صفات علیایی از جمال و جلال است و در ذاتش از هر نقصی و در فعلش مقدس از هر شر و فساد است» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱/۱۱۵). از این رو مقام خلیفه، نه تنها نمی‌تواند همگانی باشد و تمام آحاد مردم را در برگیرد، بلکه اهل فضل و طاعت هم شامل آن نمی‌شوند. با این بیان کاملاً آشکار است که عقلاً و نقلاً این رابطه معنوی بین خلیفه و مستخلف او ضروری است.

علامه بین مستخلف و مستخلف عنه فرقی قائل نشده، از طرفی می‌فرماید: «مقام خلافت همان‌طور که از نام آن پیداست تمام نمی‌شود مگر به اینکه خلیفه نمایشگر مستخلف باشد» (علامه طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱/۱۱۵) از طرف دیگر می‌فرماید: «منظور از خلافت نامبرده خلیفه الله در زمین بوده، نه اینکه انسان جانشین ساکنان قبلی زمین شوند» (همان: ۱/۱۱۶). درحالی‌که «خلافت امری است ربطی بین جاعل خلیفه و مجعول له الخلیفة» و معنای خلافت اعطاء منصب است به کسی که در آن شغل و مقامی که معطی دارد و گرنه مقام ربوبیت و افاضه وجود، خاص ذات حق است و قابل خلافت نیست و جاعل خلافت باید همان کسی باشد که منصب خلافت را اعطاء می‌کند، یعنی خلیفه خدا، باید از طرف خدا به خلافت نصب شده باشد» (طیب، ۱۳۷۸: ۱/۵۰۱).

۳. دیدگاه سوم و نظر علامه طباطبایی: مراد از خلیفه همه ابناء بشر است

علامه طباطبایی نظر سوم را پذیرفته و مقام خلافت را به تمام ذریه آدم علیه السلام تعمیم داده و می‌فرماید:

«هیئات، سیفان فی غمد واحد، قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم الائمة من قریش»؛ و هنگامی که مردم با ابوبکر بیعت می‌کنند این بحث پیش می‌آید که تو را با چه لقبی خطاب کنیم و او می‌گوید: من جانشین رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم هستم، پس من را خلیفه رسول الله صلی الله علیه واله وسلم بخوانید و از آن زمان است که اصطلاح خلیفه رایج شده است» (پاکتچی، ۱۳۸۸: ۴۳) و پس از مرگ ابوبکر، عمر را «خلیفه رسول الله صلی الله علیه واله وسلم» می‌شناختند که آن‌هم به دلیل اطناب، مختصر شد و به امیرالمؤمنین تبدیل گشت (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۷۹/۱۲)؛ بنابراین «خلیفه» در صدر اسلام، پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم به کسی اطلاق می‌شد که جانشین پیامبر صلی الله علیه واله وسلم باشد و حاکمیت دینی و رهبری سیاسی، اجتماعی مسلمین به دست او سپرده شود. در فرمایش امام علی علیه السلام در نهج البلاغه نیز کلمه خلفاء به معنی رهبر جامعه اسلامی که جانشین پیامبر شده به کار رفته است. چنانچه فرمود: «وزعمت انی لکل الخلفاء حسدٌ و علی کلهم بغیة...»^{۲۲} و به همین معنا درباره صاحب الامر آمده است: «فهو مغتربٌ إذا اغترب الإسلام و ضرب بعسیب ذنبه و الصق الأرض بجیرانه بقیه من بقایا حجتته خلیفه من خلائف انبیائه.»^{۲۳}

۲۲. گمان کردی که من به هریک از خلفاء رشک بردم و به آنان جفا نمودم... (مکارم، بی تا: کتاب ۲۸، ۵۰/۳).

۲۳. به هنگامی که اسلام غروب می‌کند و همچون شتری که از راه رفتن مانده بر زمین قرار می‌گیرد و سینه‌اش را به آن می‌چسباند او پنهان خواهد شد (تا زمانی که فرمان الهی برای قیامش فرارسد) او باقی مانده است از حجت‌های خدا و خلیفه و جانشینی است از جانشینان پیامبران! (مکارم، بی تا: خطبه ۱۸۲، ۲۴۴/۲).

براساس معانی پدیدآمده در زمان‌های متأخر از عصر نزول بهره‌برد و به مفاهیم واژه‌های آیات در میان اقوام و قبایل مرتبط با مخاطبان اولیه قرآن در زمان نزول توجه کافی مبذول دارد» (بابایی، ۱۳۷۹: ۸۳). با بررسی‌هایی که نگارنده از طریق نرم‌افزارهای موجود در منابع اولیه اسلام انجام داده، به‌طور کلی مفهوم واژه خلیفه و ترکیب خلیفه الله را به صورت ذیل دسته‌بندی نموده:

۱. مفهوم واژه خلیفه در عصر نزول و پس از آن

در صدر اسلام و در احادیث و ادعیه، واژه خلیفه به صورت مفرد و جمع، در سه وجه به کار رفته است:

الف) کاربرد واژه خلیفه و جمع آن به صورت منفرد: خلفاء جمع خلیفه، بدون اینکه مضاف واقع شود در زیارت مشهور جامعه کبیره «و ایدکم بروحه و رضیکم خلفاء فی أرضه و حجاباً علی بریته» (قمی، بی تا: ۱۰۰۱) به معنی خاص به‌کاربرده شده و آن ریاست عظمایی است که مطلوب فرشتگان بوده و خداوند متعال آن را به آدم و برخی از ذریه او که دارای علم و عصمت هستند، عطا نموده است چنان‌که در ذیل آیه ۳۰ سوره بقره مطرح شد.

ب) کاربرد واژه خلیفه و جمع‌های آن (خلائف

و خلفاء) به صورت مضاف به رسول و یا ضمیر آن: «به نظر می‌رسد ترکیب خلیفه الله در صدر اسلام و حیات رسول الله صلی الله علیه واله وسلم کاربرد چندانی نداشته و اصطلاح خلیفه نیز از زمان ابوبکر مطرح شده و قبل از او چنین بحثی نبوده است، در مکالمات مربوط به سقیفه نیز تنها دو اصطلاح امیر و امام، مطرح شده؛ انصار می‌گویند: «منا امیر و منکم امیر» و عمر می‌گوید:

می‌کرد که در ضمن آن گفت: «اللهم اصلح خلیفتک كما اصلحت خلفاءک الراشدين» و فردی با اعتراض گفت: نگو «خلیفتک» بگو «خلیفه المتقدمین» عبدالملک گفت: مگر سخن خدا را نمی‌دانی که فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» و «يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» او در پاسخ گفت: خلیفه مطلق آمده و «خلیفتی لی» گفته نشده است و عبدالملک از پاسخ درماند. ولی دسته دیگر از عالمان استناد به سخن ابن عطیه^{۲۴} نموده که نقل کرده: «گفتن خلیفه الله جز برای پیامبر، روا نیست و اطلاق آن بر حاکمان و خلفا از باب مجاز و غلو است.» در نتیجه از باب تأویل، گفتن خلیفه الله را همان‌طور که برای آدم و داود علیهما السلام و سایر انبیاء جایز می‌دانستند، به حاکمان نیز اطلاق می‌کردند که مراد از خلیفه الله یعنی بیان‌کننده دین حق و برپادارنده احکام و حدود شریعت؛ براساس این تفسیر، مفهوم خلیفه الله رنگ دیگری به خود گرفت و جنبه حاکمیت آن پررنگ‌تر شد و این اندیشه که خلیفه الله کسی است که از جانب خدا بر مردم حاکمیت دارد، تقویت گردید و به این جهت پس از رحلت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اتمام عهد خلفای راشدین، حاکمان ستم‌پیشه، با تحمیق مردم تلاش کردند غصب خلافت از پیامبر را در اذهان، محو نمایند و خود را نه خلیفه النبی بلکه بالاتر، لقب خلیفه الله را به خود نسبت دادند و لذا مدعی بودند گناهی برای آنان ثبت نمی‌شود «أَنَّ الْخَلِيفَةَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ الْقَلَمُ وَلَا يَكْتَبُ عَلَيْهِ مَعْصِيَةٌ» (نظام‌الدین نیشابوری، ۱۱۴۶: ۵/۵۹۲).

۲۴. قال ابن عطية: لا يقال خلیفة الله إلا لنبيّ و أما الملوك و الخلفاء فكل واحد منهم خلیفة الذي قبله و قول الناس فيهم خلیفة الله تجوز (غرناطی، ابن جزی، ۱۴۱۶ق: ۲/۲۰۷).

در اکثر روایات و ادعیه‌ای که خطاب به حضرت علی علیه‌السلام نقل شده، جانشینی حضرت علی علیه‌السلام از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مطرح شده و مراد از خلیفه، خلیفه النبی است نه خلیفه الله به معنی اول آن به‌عنوان نمونه:

- در دعای مشهور ندبه از زبان پیامبر خطاب به امام علی علیه‌السلام نقل شده است: «وَأَنْتَ غَدًا عَلِيُّ الْحَوْضِ خَلِيفَتِي وَ أَنْتَ تَقْضِي دِينِي وَ تُجْزِي عِدَاتِي» (قمی، ۱۳۶۸: ۹۷۱).

- شیخ قمی در زیارت مطلقه امیرالمؤمنین از شیخ مفید و شهید ثانی و سید بن طاووس نقل کرده است: «السلام علی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب وصی رسول الله و خلیفته و القائم بأمرة» (قمی، ۱۳۶۸: ۶۲۲).

ج) کاربرد واژه خلیفه و جمع آن به‌صورت مضاف به لفظ جلاله و یا ضمیر آن: در قرآن کریم ترکیب اضافی «خلیفه الله» به کار نرفته است و استعمال این واژه مرکب، پس از عصر نزول و در منابع روایی، ادعیه و زیارت‌نامه‌های منقول از ائمه (علیه‌السلام) به‌صورت اضافه معنوی آمده است (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۵۳/۱، ۵۷۰/۴؛ صدوق، ۱۳۷۶: ۳۵، ۱۳۲، ۳۰۴). گفتگو درباره خلیفه الله، در دوران حکومت بنی‌امیه و بنی‌مروان ظهور داشته است، میبیدی از مفسرین قرن ششم، ذیل آیه (ص/۲۶) می‌نویسد: «برخی از عالمان از به‌کار بردن خلیفه الله برای انبیاء امتناع می‌ورزیدند» (میبیدی، ۱۳۷۱: ۳۳۹/۸) و در نتیجه از باب جری و تطبیق نیز اطلاق خلیفه الله را بر حاکمان جایز نمی‌دانستند، زیرا در قرآن واژه خلیفه به‌صورت مطلق و بدون اضافه به لفظ جلاله و یا ضمیر عائد به آن به کار رفته، چنانکه روزی عبدالملک مروان خطبه‌ای ایراد

اطلاق شده و برای رسول گرامی اسلام به‌کار نرفته است و مراد از آن کسی است که از طرف خداوند زمام امور بندگان را به‌دست دارد. مهم‌ترین و معتبرترین^{۲۵} حدیثی که این واژه در آن، به این معنا آمده و مفسران نیز در منابع تفسیری خود آن را نقل نموده‌اند (شیخ صدوق، ۱۳۸۵: ۱۰۵/۱؛ عیاشی، ۱۳۸۰: ۲۸/۱؛ حویزی، ۱۴۱۵: ۵۹/۱). حدیثی طولانی از امیرالمؤمنین است که حضرت پس از اشاره به خلقت زمین و ساکنان متمرّد آن، بیان می‌فرماید که خداوند در پاسخ شکایت فرشتگان فرمود:... ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً لِي عَلَيْهِمْ فَيَكُونُ حُجَّةً لِي عَلَيْهِمْ فِي أَرْضِي عَلَى خَلْقِي ... إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُلْخِقَ خَلْقًا بِيَدِي أَجْعَلُ ذُرِّيَّتَهُ أَنْبِيَاءَ مُرْسَلِينَ وَ عِبَادًا صَالِحِينَ وَ أُمَّةً مُهْتَدِينَ أَجْعَلُهُمْ خُلَفَائِي عَلَى خَلْقِي فِي أَرْضِي يَنْهَوْنَهُمْ عَنِ الْمَعَاصِي وَ يُنذِرُونَهُمْ عَذَابِي وَ يَهْدُونَهُمْ إِلَى طَاعَتِي وَ يَسْلُكُونَ بِهِمْ طَرِيقَ سَبِيلِي وَ أَجْعَلُهُمْ حُجَّةً لِي عَذْرًا أَوْ نُذْرًا وَ...﴾^{۲۶}

۲۵. تمام راویان سندی که شیخ صدوق، نقل کرده، امامی تقه هستند. ولی تفسیر عیاشی و قمی طریق دیگری را نقل نموده‌اند و جز ثابت الحذاء که همان ثابت بن هرمز می‌باشد و منسوب به زیدی بتری است بقیه راویان آن امامی تقه هستند (نرم‌افزار درایة النور).

۲۶. ... من در زمین خلیفه‌ای از جانب خود بر ایشان حجّت قرار داده‌ام... حقّ جلّ جلاله فرمود: ... می‌خواهم با قدرتم مخلوقی بیافرینم که فرزندان انبیاء و فرستادگانم به‌سوی خلق بوده و جملگی بندگان صالح و پیشوایان مردم باشند... ایشان را در زمین خلیفه و جانشین‌های خود نمودم، وظیفه آنها این است که بندگانم را از معاصی باز داشته و از عذابم ترسانده و به اطاعتم راهنمایی کنند، بندگان به‌واسطه ایشان طریق مرا می‌پیمایند، ایشان حجّت من بوده که برای نیکان عذر و برای بدان بیم و تهدید می‌باشند...

لذا تفکر خلیفه الهی به معنای دوم آن از زمان امویان نشأت گرفت، آنان سعی نمودند با تبدیل معنی خلیفه النبوی به خلیفه الله جایگاه خود را در نزد مردم قدسی و الهی نشان دهند و وانمود کنند که خداوند متعال آنان را انتخاب نموده و به منصب حکومت نشانده است و به‌حدی تلاش نمودند که موقعیت خلیفه را از مقام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بالاتر قرار دهند (زهیر بیطار، ۱۴۲۵: ۲۱۰).

اما به نظر می‌رسد تفکر خلیفه الله به معنای اول (اضافه لفظی) آن یعنی جانشینی آحاد بشر از خدا که در عصر حاضر مطرح است، اندیشه‌ای نوظهور باشد که ریشه آن را می‌توان از «ارتباط عمیق میان خدا باوری و اومانیسیم در تاریخ یاد کرد، برای این اساس، عصر جدید را که از حدود نیمه قرن چهاردهم میلادی به بعد ظهور کرده است، دوران اومانیسیم به معنای بشرمداری یا انسان‌سالاری نامیده و در این دوره مفهوم نفسانی بشر به‌عنوان مدار و معیار همه امور در نظر گرفته شده است» (حسینی، ۱۳۹۲: ۳۹). بی‌شک اندیشمندان معاصر نیز تحت تأثیر جریان تفکر اومانیستی بوده‌اند و رگه‌هایی از این اندیشه در تفاسیری همچون *فی ظلال القرآن* راه پیدا کرده است، چنانچه نویسنده در ذیل آیه ۳۰ سوره بقره گوید: «خداوند سرّ بزرگی را در نهاد بشر به ودیعت گذاشته و آن واگذاری کلید خلافت به اوست» (سید قطب، ۱۴۱۲: ۵۷/۱).

۲. تبیین مفهوم واژه مرکب «خلیفة الله» در منابع روایی
در منابع روایی نیز واژه خلیفه الله بسیار محدود و اندک به کار رفته و فقط به ائمه معصومین علیهم‌السلام

- در دعای مشهور افتتاح خطاب به حضرت حجت (عج) آمده است: «اللَّهُمَّ... اسْتَخْلِفْهُ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفْتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِ» (قمی، ۱۳۶۸: ۳۲۶).
 - در دعای استغاثه با امام زمان (عج) نیز آمده است: «سَلَامُ اللَّهِ عَلَى حُجَّةِ اللَّهِ وَوَلِيِّهِ فِي أَرْضِهِ وَخَلِيفَتِهِ عَلَي خَلْقِهِ» (همان: ۲۱۵). روایات وارده در این زمینه اشاره به حکومت جهانی صاحب‌الامر دارد و مراد از خلیفه‌الله خلافتی است از جانب خداوند در اجرای امور و دستورات پروردگار بین مردم. «الخِلافة عن الله في تنفيذ اوامره بين الناس» (مراغی، بی تا: ۱ / ۷۸).

بحث و نتیجه‌گیری

- بیشتر محققان و مفسران ذیل آیه ۳۰ بقره در بحث خلافت الهی، مستخلف عنه را خدا می‌دانند و اشکال وارد به آن را که شرک‌آلود است، پذیرفته ولی به‌گونه‌ای توجیه و تأویل نموده‌اند.

- با تجمیع آیات در قرآن به این نتیجه می‌رسیم که در معنای اصطلاحی خلیفه که به‌صورت عام به کار رفته مستخلف عنه اقوام و اجیال گذشته ذکر شده و در معنای خاص، هیچ اشاره‌ای به مستخلف عنه نشده و لفظ خلیفه به‌صورت مطلق آمده اما با توجه به سیاق آیه، خداوند متعال به‌عنوان مستخلف، به خلیفه شرافت و شایستگی‌های ویژه‌ای عطا نموده است.

- واژه مرکب «خلیفه‌الله» به‌عنوان اضافه لفظی در زمان نزول کاربرد نداشته و از عهد حکومت بنی‌امیه ترویج پیدا کرد.

- ترکیب خلیفه‌الله که در روایات به کار رفته، اضافه معنوی است که من در تقدیر دارد و مراد از آن جانشینی از طرف خدا است که احکام و اوامر الهی را

ملاحظه می‌شود در قسمت اول حدیث با بیان اینکه مستخلف علیه (افرادی که خلیفه به خاطر آنان گمارده شده‌اند) ساکنان زمین قبل از آدم بوده‌اند، «خلیفه لی علیهم» یعنی خداوند خلیفه‌ای از طرف خود برای آنان روی زمین قرار می‌دهد، سپس در قسمت دوم حدیث با توجه به سیاق آن مراد از «خلفائی» همان خلفاء لله و خلفاء من الله است، بنابراین، ترکیب خلیفه‌الله اضافه معنوی است که من یا ل در تقدیر دارد. در این صورت تکیه بر روی مستخلف است نه مستخلف عنه. در احادیث دیگر نیز مراد از خلفاء الله و خلیفه‌الله همین معنا است:

در کافی شیخ کلینی بابی را تحت عنوان «باب ان الائمه خلفاء الله عزوجل في أرضه و الابواب التي منها يؤتى» آورده که این باب تنها سه حدیث دارد و از آنها فقط در یک حدیث اشاره صریح به خلیفه‌الله شده است که از امام رضا علیه‌السلام نقل شده: يقول: «الائمة خلفاء الله عزوجل في أرضه» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱ / ۱۹۳).

۳. تبیین مفهوم واژه مرکب «خلیفه‌الله» در ادعیه

- کاربرد واژه خلیفه‌الله اکثراً در ادعیه‌ای آمده که خطاب به حضرت حجت (عج) است، به‌عنوان نمونه: در زیارت آل یاسین، محمد حمیری از ناحیه مقدسه نقل می‌کند: اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا خَلِیْفَةَ اللَّهِ وَ نَاصِرَ حَقِّهِ (قمی، ۱۳۶۸: ۹۵۶).

- یونس بن عبد الرحمن روایت کرده که حضرت امام رضا علیه‌السلام چنین به دعا کردن برای حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام امر فرمودند: «اللَّهُمَّ اِدْفَعْ عَن وَلِیِّكَ وَ خَلِیْفَتِكَ وَ حُجَّتِكَ عَلَی خَلْقِكَ» (طوسی، ۱۴۱۱: ۱ / ۴۰۹).

- در زمین اجرا می‌کند.
- در قرآن و روایات دلیلی بر این گزاره که انسان به‌طور مطلق جانشین خدا و خلیفه الله است، وجود ندارد.
- منابع
- قرآن کریم.
- آبیاری، ابراهیم (۱۴۰۵ق). *الموسوعة القرآنیة*. قاهره: مؤسسه سجل العرب.
- اشرفی، امیررضا (۱۳۸۸). «نگاهی به مبانی فهم مفردات قرآن و نقش آن در تفسیر از دیدگاه علامه طباطبایی». قرآن شناخت. شماره ۳. ص ۹۲-۶۶.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۵۷ش). *خاندان نوبختی*. تهران: کتابخانه طهور.
- آلوسی، سید محمود (۱۴۱۵ق). *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق) (۱۳۸۵ش). *علل الشرایع*. قم: کتاب‌فروشی داوری.
- _____ (۱۴۱۸ق). *الهدایة فی الأصول و الفروع*. قم: مؤسسه امام هادی علیه السلام.
- ابن حمزه طوسی، محمد بن علی (۱۴۱۹ق). *الثاقب فی المناقب*. قم: انصاریان.
- ابن سلیمان بلخی، مقاتل بن سلیمان (۱۴۲۳ق). *تفسیر مقاتل بن سلیمان*. بیروت: دار احیاء التراث.
- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی (۱۳۶۹ش). *متشابه القرآن و مختلفه*. قم: دار بیدار.
- ابن عاشور، محمد بن طاهر (بی‌تا). *التحریر و التنبؤ*. بیروت: بی‌نا.
- ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب (۱۴۲۲ق).
- المحرر الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز. ترجمه عبدالسلام. عبد الشافی محمد. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو (۱۴۱۹ق). *تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)*. محمد حسین شمس‌الدین. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*. چاپ سوم. بیروت: دار الطباعة و النشر و التوزیع.
- امیل، یعقوب بدیع (۱۳۷۹ش). *موسوعة النحو و الصرف و الاعراب*. تهران: استقلال.
- اندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف (۱۴۲۰ق). *البحر المحیط فی التفسیر*. بیروت: دار الفکر.
- بابایی، علی اکبر (۱۳۸۸ش). *مکاتب تفسیری جلد ۲*. قم: انتشارات سمت.
- بابایی، علی اکبر و همکار (۱۳۷۹ش). *روش‌شناسی تفسیر قرآن*. تهران: نشر سمت.
- بحرانی، ابن میثم (۱۴۰۶ق). *قواعد المرام فی علم الکلام*. چاپ دوم. قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
- بستانی، محمود (۱۳۸۹ش). *پژوهشی در جلوه‌های هنری داستان‌های قرآن*. ترجمه موسی دانش. چاپ چهارم. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- بغدادی، علاء الدین علی بن محمد (۱۴۱۵ق). *لباب التناویل فی معانی التنزیل*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- بغوی، حسین بن مسعود (۱۴۲۰ق). *معالم التنزیل فی تفسیر القرآن*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- بلاغی نجفی، محمدجواد (۱۴۲۰ق). *آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن*. قم: بنیاد بعثت.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۴۱۸ق). *أنوار التنزیل و*

- *أسرار التأویل*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- پاکتچی، احمد (۱۳۸۸ش). *تاریخ حدیث*. ویرایش یحیی میرحسینی. تهران: نشر انجمن علمی دانشجویان هیات دانشگاه امام صادق علیه السلام.
- ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۱۸ق). *جواهر الحسان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ثعلبی نیشابوری، ابو اسحاق احمد بن ابراهیم (۱۴۲۲ق). *الکشف و البیان عن تفسیر القرآن*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- جرجانی، ابو المحاسن حسین بن حسن (۱۳۷۷ش). *جلاء الأذهان و جلاء الأحران*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- جمالی‌راد و همکار، فهیمة (۱۳۹۲). «سازگاری تفسیر آیات با دو رویکرد مجموعی و تفکیکی». *دوفصلنامه پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن*. شماره ۲. ص ۸۶-۱۰۰.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸ش). *تفسیر تسنیم*. قم: نشر اسراء.
- حسینی شاه‌عبدالعظیمی، حسین بن احمد (۱۳۶۳ش). *تفسیر اثنی عشری*. تهران: انتشارات میقات.
- حوی، سعید (۱۴۱۲ق). *الاساس فی تفسیر*. چاپ سوم. قاهره: دارالسلام.
- حسینی، سیدعلی (۱۳۹۲). «نقد و بررسی اومانیسیم جدید». *معرفت فلسفی*. شماره ۳۹. ص ۱۴۸-۱۱۵.
- دشتی، محمد (۱۳۶۴ش). *المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- دروزه، محمد عزت (۱۳۸۳ق). *التفسیر الحدیث*. قاهره: دار احیاء الکتب العربیة.
- راغب اصفهانی، حسین محمد (۱۴۱۲ق). *مفردات الفاظ القرآن*. بیروت: دارالقلم.
- رشیدرضا، محمد (۱۳۷۳ق). *تفسیر المنار*. چاپ چهارم. مصر: نشر دارالمنار.
- رضایی اصفهانی، محمدعلی (۱۳۸۷ش). *تفسیر قرآن مهر*. قم: نشر پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن.
- زحیلی، وهبه بن مصطفی (۱۴۲۲ق). *الوسیط للقرآن الکریم*. دمشق: دارالفکر.
- _____ (۱۳۸۹ش). *تفسیر المنیر*. ترجمه عبدالرئوف مخلص. چاپ دوم. تربت جام: نشر شیخ‌الاسلام احمد جام.
- زمانی، محمدهاشم (۱۳۹۱). «بازنگری بر خلافت انسان در قرآن». *معرفت*. سال ۲۱. شماره ۱۸۰. ص ۱۴۳-۱۵۶.
- زمخسری، محمود (۱۴۰۷ق). *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*. چاپ سوم. بیروت: دار الکتب العربی.
- زهیر بیطار، د- (۱۴۲۵ق). *حوارات حول فهم النص و قضایا الفکر الدینی المعاصر*. بیروت: دارالهادی.
- سبحانی، جعفر (۱۴۲۸ق). *محاضرات فی الإلهیات*. چاپ یازدهم. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- سعیدی روشن، محمدباقر (۱۳۸۳ش). *تحلیل زبان قرآن و روش‌شناسی فهم آن*. قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- سمرقندی، نصرین محمد بن احمد (بی‌تا). *بحرالعلوم*. بی‌نا.
- سیدبن قطب، ابراهیم شاذلی (۱۴۱۲ق). *فی ظلال القرآن*. چاپ هفدهم. بیروت: دارالشروق.
- سند، محمد (۱۳۸۶). «سند زیارت جامعه کبیره».

- ترجمه مهناز فرحمند. فصلنامه سفینه. شماره ۱۵. ۹۲-۱۱۶
- شاکر و همکار، محمدکاظم (۱۳۹۰). «خداگونه بودن انسان، روایتی اسرائیلی یا آموزه مشترک ادیان ابراهیمی؟». حدیث پژوهی. شماره ۶. ۱۸۴-۱۵۹.
- شاه‌مرادی، محمد مهدی (۱۳۹۰). «تحلیل مقام خلافت الهی امام مهدی (عج)». مشرق موعود. شماره ۲۰. ۲۴-۵.
- شامی، یوسف بن حاتم (۱۴۲۰ق). الدر النظیم فی مناقب الأئمة اللہامیم. قم: جامعه مدرسین
- شرتونی، رشید (بی تا). مبادی العربیہ جلد ۴. چاپ یازدهم. بیروت: منشورات مطبعة الکاتولیکیہ.
- شنقیطی، محمد امین بن محمد مختار (بی تا). تفسیر اضواء البیان. بیروت: عالم الکتب.
- شوکانی، محمد بن علی (۱۴۱۴ق). فتح القدر. دمشق: دار ابن کثیر.
- شبیبانی، محمد بن حسن (۱۴۱۳ق). نهج البیان عن کشف معانی القرآن. تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی.
- صادقی تهرانی، محمد (۱۳۶۵ ش). الفرقان فی تفسیر القرآن. چاپ دوم. قم: فرهنگ اسلامی.
- صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۶ ش). تفسیر قرآن کریم (صدر). چاپ دوم. تحقیق محمد خواجوی. قم: انتشارات بیدار.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیر القرآن. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- _____ (۱۳۵۰ ش). قرآن در اسلام. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳ق). الإحتجاج علی أهل اللجاج. مشهد: نشر مرتضی.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۷ ش). تفسیر جوامع الجامع. تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم.
- _____ (۱۳۷۲ ش). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- _____ (۱۳۹۰ق). إعلام الوری بأعلام الهدی. تهران: اسلامیه.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۴۱۲ق). جامع البیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دار المعرفه.
- طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵ ش). مجمع البحرین. مصحح احمد حسینی اشکوری. تهران: مرتضوی.
- طنطاوی، سید محمد (بی تا). التفسیر الوسیط للقرآن الکریم. بی جا: بی نا.
- طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۴۰۷ق). تجرید الاعتقاد. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۱۱ق). مصباح المتہجد و سلاح المتعبد. بیروت: مؤسسة الفقه الشیعہ.
- _____ (بی تا). التبیان فی التفسیر القرآن. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- طبیب، سید عبدالحسین (۱۳۷۸ ش). تفسیر الطیب البیان. تهران: انتشارات اسلام.
- عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه (۱۴۱۵ ش). تفسیر نور الثقلین. مصحح: سید هاشم رسولی محلاتی. چاپ چهارم. قم: نشر اسماعیلیان.
- عکبری، عبدالله بن حسین (بی تا). التبیان فی اعراب القرآن. عمان: بیت الافکار الدولیه.
- عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ق). تفسیر عیاشی.

- هاشم رسولی محلاتی. تهران: المطبعة العلمية.
- عبداللهی، مهدی. اومانیسیم. www.pajoohe.com.
- پژوهشکده باقرالعلوم.
- غلامی، عبدالله (۱۳۹۱). «مطالعه و بررسی خلافت در قرآن به سبک تفسیر تنزیلی». پژوهشنامه عارف قرآنی. شماره ۱۰. ۱۸-۵.
- غرناطی (ابن جزی)، محمدبن احمد (۱۴۱۶ق). التسهیل لعلوم التنزیل. بیروت: شرکه دار الارقم بن ابی الارقم.
- فخرالدین الرازی، ابو عبدالله محمدبن عمر (۱۴۲۰ق). مفاتیح الغیب. چاپ سوم. بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.
- فضل الله، سید محمدحسین (۱۴۱۹ق). تفسیر من وحی القرآن. چاپ دوم. بیروت: دار الملائک للطباعة و النشر.
- فیومی احمد بن محمد (بی تا). مصباح المنیر. بی جا: بی تا.
- فاریاب، محمدحسین (۱۳۹۱). «خلافت انسان در قرآن». معرفت. سال ۲۱. شماره ۱۷۳. ۱۰۷-۱۲۴.
- قاسمی، محمدجلال الدین (۱۴۱۸ق). محاسن التأویل. ترجمه محمد باسل عیون السود. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- قرطبی. محمد بن احمد (۱۳۶۴ش). الجامع لأحكام القرآن. تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- قمی مشهدی، محمدبن محمدرضا (۱۳۶۸ش). تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب. تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
- قمی، حاج شیخ عباس (۱۳۶۸ش). مفاتیح الجنان. چاپ چهارم. مشهد: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- کاشانی، ملا فتح الله (۱۴۲۳ق). زیادة التفاسیر. قم: بنیاد معارف اسلامی.
- کلینی، محمدبن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی. مصحح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی. تهران: دارالکتب الاسلامیة.
- کمالی دزفولی، سید علی (بی تا). تاریخ تفسیر. تهران: نشر صدر.
- کریمی و همکاران، محمود (۱۳۹۲). «بازیابی ابعاد تفسیر کلامی آیه انی جاعل فی الأرض خلیفة آیه ۳۰ سوره بقره». دوفصلنامه پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن. سال اول. شماره ۱. ۲۶-۹.
- گلجانی امیرخیز، ایرج (۱۳۸۲). «رویکرد تفسیری سید قطب». مصباح. شماره ۴۸. ۲۶-۷.
- مازندرانی، محمد صالح بن احمد (۱۳۸۲ش). شرح الکافی الاصول و الروضة. مصحح ابوالحسن شعرانی. تهران: المکتبة الاسلامیة.
- مؤدب، سیدرضا (۱۳۸۸ش). مبانی تفسیر قرآن. قم: نشر دانشگاه قم.
- مدرسی، سید محمدتقی (۱۴۱۹ق). من هدی القرآن. تهران: دار محبب الحسین.
- مجلسی، محمد تقی بن مقصود علی (۱۴۱۴ق). لوامع صاحب قرانی مشهور به شرح فقیه. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۱۴ق). المسلك فی اصول الدین و الرسالة الماتعیة. مشهد: مجمع البحوث الاسلامیة.
- مراغی، احمد بن مصطفی (بی تا). تفسیر المراغی. بیروت: احیاء التراث العربی.
- مرجانی، ابوالمحاسن حسین بن حسن (۱۳۷۷ش).

- جلاء الذهان وجلاء الأحزان. تهران: دانشگاه تهران.
- مصطفوی، حسن (۱۴۳۰ق) *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*. چاپ سوم. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- مغنیه، محمد جواد (۱۴۲۴ق) *تفسیر الکاشف*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴ش) *تفسیر نمونه*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- _____ (بی تا). *ترجمه و شرح نهج البلاغه*. ترجمه محمدجعفر امامی و آشتیانی. قم: انتشارات مطبوعاتی هدف.
- مظفر، محمدحسین (۱۴۲۲ق). *دلائل الصدق*. چاپ اول. قم: مؤسسه آل البيت.
- ملا حویش، آل غازی عبد القادر (۱۳۸۲ق). *بیان المعانی*. دمشق: مطبعة الترقی.
- میبیدی، رشیدالدین احمد بن ابی سعد (۱۳۷۱ش). *کشف الاسرار و عدة الابرار*. ترجمه علی اصغر حکمت. چاپ پنجم. تهران: امیرکبیر.
- میبیدی، محمد فاکر (۱۴۲۸ق). *قواعد التفسیر لیدی الشیعة و السنة*. تهران: المجمع العلمی للتقریب بین المذاهب الاسلامیه.
- نحاس، ابوجعفر احمد بن محمد (۱۴۲۱ق). *اعراب القرآن (نحاس)*. منشورات محمدعلی بیضون. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- نقی زاده، حسن (۱۳۹۰ش). *فقه الحدیث*. مشهد: آستان قدس رضوی.
- نعمانی، محمد بن ابراهیم (۱۳۹۷ق). *الغیبة للنعمانی*. تهران: نشر صدوق.
- نیشابوری، محمود بن ابوالحسن (۱۴۱۵ق). *ایجاز البیان عن معانی القرآن*. محقق دکتر حنیف بن حسن القاسمی. بیروت: دارالغرب السلامی.
- نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد (۱۴۱۶ق). *تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- نجارزادگان و همکار، فتح الله (۱۳۹۲). «پیوند مفهوم خلیفه الله در قرآن با امامت از دیدگاه متکلمان فریقین». *دوفصلنامه پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن*. سال دوم. شماره اول. ۲۶-۷.
- هاشم زاده، محمدعلی (۱۳۷۵). «کتاب شناسی علامه طباطبایی و تفسیر المیزان». *ماهنامه بصائر*. ویژه نامه علامه طباطبایی. ۲۴۷-۲۶۳.